

بررسی نقش بحران نفوذ در سقوط رژیم پهلوی دوم و پیروزی انقلاب اسلامی

* مسعود اخوان کاظمی

** امید شکرانه ارزنقی

چکیده

پرسش اصلی تحقیق حاضر این است که نقش بحران نفوذ در سقوط رژیم پهلوی و پیروزی انقلاب چه بوده است. نتایج به دست آمده نشان می‌دهند که رژیم پهلوی برای به دست آوردن نفوذ و فراگیرسازی سیاست‌ها و ایدئولوژی خود، اقداماتی از قبیل اصلاحات ارضی، انقلاب سفید، جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، تغییر تاریخ اسلامی به شاهنشاهی، تبلیغ فرهنگ غیر بومی و غیر مذهبی و مواردی از این قبیل را انجام داد که نه تنها منجر به گسترش دامنه نفوذ رژیم در بین جامعه ایران نگردید، بلکه روزبه‌روز نفوذ رژیم در میان مردم کمتر شد که در نهایت منجر به تضعیف قدرت نفوذ و پایگاه اجتماعی آن و فروپاشی رژیم پهلوی گردید. روش پژوهش به صورت توصیفی - تحلیلی و از نوع پژوهش علی می‌باشد. روش جمع‌آوری داده‌ها در این پژوهش به صورت کتابخانه‌ای و اسنادی صورت گرفته است.

واژگان کلیدی

تنوری بحران، بحران نفوذ، پهلوی دوم، ایران، لوسین پای.

mak392@yahoo.com

*. استاد علوم سیاسی دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.

** دانشجوی دکتری مطالعات سیاسی انقلاب اسلامی دانشگاه شاهد، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

omid.shokraneh@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۵/۱۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۲۳

طرح مسئله

به‌طور کلی با هر دیدگاهی که به مفهوم توسعه نگریسته شود، نوعی گذار در آن نهفته است؛ گذار از وضعیت موجود به وضعیت مطلوب. این گذار و تحول در دهه‌های متمادی با نگاهی خوش‌بینانه بی‌آفت و بدون هرگونه چالش تلقی می‌گردید و سعادت تمامی جوامع در این گذار با الگوبرداری از جوامع توسعه یافته غربی جستجو می‌شد. ولی تجربه ناموفق و همراه با مخاطرات متعدد جوامع غیر غربی در الگوبرداری از گذار غرب از سنت به مدرنیته، آشکار ساخت که توسعه می‌تواند توأم با چالش‌ها و بحران‌های متعدد و متنوعی باشد که اگر مدیریت نشوند نه تنها توسعه محقق نمی‌گردد، بلکه اغتشاش، از هم‌گسیختگی و آرامش نسبی جامعه توسعه نیافته را نیز با تهدید مواجه خواهد نمود (سو، ۱۳۸۸: ۱۹).

بحران نفوذ، در درجه اول به تغییرات اساسی در عملکرد حکومت و برخی از انواع پیامدهای نظام سیاسی ارتباط دارد. اگرچه این تغییرات با ابعاد روان‌شناختی، و عمدتاً به‌طور مستقیم با بحران‌هایی که بیشتر ریشه روان‌شناختی داشته، (مانند بحران‌های هویت و مشروعیت) سروکار دارند، ولی به‌طور خاص به برنامه‌ریزی‌های نهادی ویژه و اصلاحات آنها در طول زمان معطوف می‌شوند. در کلی‌ترین حالت، تمامی بحران‌ها، توانایی نخبگان حاکم را مورد چالش قرار می‌دهند، و در حقیقت چنین چالش‌هایی در هریک از نواحی بحرانی مورد بحث، برای تعدیل نهادهای قدیمی و یا خلق نهادهای جدید، فشار لازم را بر نخبگان وارد می‌کنند. پدیده نفوذ دو بعد به هم پیوسته دارد: نخستین بُعد آن می‌تواند به‌عنوان توانایی حکومت مرکزی در دستیابی به نفوذ، صرف‌نظر از دیدگاه‌ها، آرمان‌ها و نگرش‌های کسانی که موضوع سیاست‌گذاری هستند، تصور شود. دومین بعد نفوذ، با توان و آمادگی موجود یا تعدیل شده در جهت پذیرش یا رد سیاست‌ها از طرف کسانی سروکار دارد که موضوع و مخاطب سیاست‌گذاری‌ها هستند (پای و دیگران، به نقل از لاپامومبارا، ۱۳۸۰: ۳۱۹). بحران نفوذ از این ضرورت نشئت می‌گیرد که ساختارهای حکومتی موجود باید سیاستی را در پیش‌گیرند که قادر باشد تمامی جمعیت را در بر گرفته و با زندگی روزمره مردم منطبق و سازگار باشد. (بدیع، ۱۳۷۶: ۶۲) وقتی جامعه در مرحله گذار به رشد و توسعه قرار می‌گیرد، به علت اختلافات عمومی اجتماعی، طبقاتی، تفاوت‌های نژادی، قومی، زبانی، مذهبی و فرهنگی و عدم تجانس در ظرفیت بهره‌گیری از مواهب توسعه، زمینه ایجاد تنش، تفرقه و واگرایی فراهم می‌شود. این مسئله، نفوذ فراگیر دولت توسعه‌گرا بر تمامی مناطق قلمرو حکومتی خود را با اختلال و اشکال مواجه می‌سازد. شاخص اصلی بحران و فراگیری در فراگرد توسعه، فقدان اعتماد و پذیرش مردم نسبت به حکومت و رهبران سیاسی، به‌ویژه از جانب کسانی است که از فرآیند توسعه آسیب پذیرفته‌اند. در شرایطی که بحران نفوذ و فراگیری، شاخص رابطه حاکمان و محکومان باشد، غالباً

گروه‌های محروم جامعه دست به اغتشاش و تظاهرات خشونت‌آمیز می‌زنند. خشونت‌های شهری ممکن است در شکل سازمان‌یافته، مثل اعتصابات کارگری، تظاهرات ضد دولتی، ترور و خراب‌کاری بروز کنند. در چنین حالتی، گروه‌های فروملی از جمله گروه‌های قومی، مذهبی، زبانی یا نژادی که تعلقات ملی و پیوندها را با دولت مرکزی سست می‌بینند، فرآیند واگرایانه‌ای را در پیش می‌گیرند که ممکن است به استحاله ملی و تجزیه‌طلبی نیز منجر گردد (کاظمی، ۱۳۷۶: ۵۹).

بر این اساس، پرسش اصلی تحقیق حاضر این است که نقش بحران نفوذ در سقوط رژیم پهلوی و پیروزی انقلاب چه بوده است؟ پژوهش حاضر در راستای یافتن پاسخی مناسب به این سؤال، این فرضیه را به محک آزمون می‌گذارد که بروز بحران نفوذ در رژیم پهلوی و ناتوانی این رژیم در کنترل و حل این بحران، از عوامل مهم سقوط رژیم پهلوی بوده است. در این پژوهش، روش تحقیق به صورت توصیفی - تحلیلی و از نوع پژوهش علی می‌باشد. روش جمع‌آوری داده‌ها در این پژوهش به صورت کتابخانه‌ای و اسنادی صورت می‌گیرد و در این راستا، از منابع کتابخانه‌ای و کتب، پایان‌نامه‌ها و مقالات مرتبط با موضوع مورد تحقیق و اسناد و مدارک معتبر استفاده می‌شود. این پژوهش به لحاظ زمانی، دوره پیش از انقلاب اسلامی (پهلوی دوم) از شهریور ۱۳۲۰ تا بهمن ۱۳۵۷ را پوشش می‌دهد و به لحاظ مکانی، محدود به کشور ایران است.

مفهوم بحران نفوذ

از نظر لوسین پای، «بحران نفوذ» به صورت فشارهای وارده بر گروه نخبگان برای سازواری نهادی و ایجاد ابداعات و نوآوری‌ها تجلی می‌یابد.

زمانی که جامعه در مرحله گذار به سمت توسعه و رشد قرار دارد، به دلیل وجود عدم تجانس در ظرفیت بهره‌گیری از مواهب توسعه، اختلافات عمومی اجتماعی، طبقاتی، تفاوت‌های نژادی، قومی، زبانی، مذهبی و فرهنگی، زمینه ایجاد تنش، تفرقه و واگرایی فراهم می‌شود. همین مسائل نفوذ فراگیر دولت توسعه‌گرا بر تمامی مناطق قلمرو حکومتی خود را، با اختلال و اشکال مواجه می‌سازد. شاخص اصلی بحران و فراگیری در فراگرد توسعه فقدان اعتماد و پذیرش مردم به‌ویژه آنان که از فرآیند توسعه آسیب پذیرفته‌اند نسبت به حکومت و رهبران می‌باشد. در شرایطی که بحران نفوذ و فراگیری شاخص، رابطه حاکمان و محکومان باشد، غالباً گروه‌های محروم جامعه دست به اغتشاش و تظاهرات خشونت‌آمیز می‌زنند. خشونت‌های شهری ممکن است در شکل سازمان‌یافته، مثل اعتصابات کارگری، تظاهرات ضد دولتی، ترور و خراب‌کاری بروز کند. در چنین حالتی گروه‌های فروملی از جمله گروه‌های

قومی، مذهبی، زبانی یا نژادی که تعلقات ملی و پیوندها را با دولت مرکزی سست می‌بینند فرآیند واگرایانه‌ای را در پیش می‌گیرند که ممکن است به استحاله ملی و تجزیه طلبی نیز منجر گردد (کاظمی، ۱۳۸۲: ۵۹).

بحران نفوذ، بحرانی است که کمتر به لحاظ نظری مورد بررسی قرار گرفته است. در این رابطه باید اشاره شود که هنگامی جامعه‌ای در مرحله گذار به توسعه قرار می‌گیرد، به علت اختلافات عمومی اجتماعی، طبقاتی، تفاوت‌های نژادی، قومی، زبانی، مذهبی و فرهنگی و عدم تجانس در ظرفیت بهره‌گیری از مواهب توسعه، زمینه ایجاد تنش، تفرقه و واگرایی فراهم می‌شود. این مسئله نفوذ دولت مرکزی بر تمامی مناطق، قلمرو حکومتی خود را با اختلال و اشکال مواجه می‌سازد. براین اساس می‌توان گفت بحران نفوذ زمانی به‌وقوع می‌پیوندد که ساختارهای حکومتی موجود، قادر نباشند تمامی جمعیت را دربرگیرند و با زندگی روزمره مردم منطبق و سازگار شوند (بدیع، ۱۳۷۶: ۶۹).

مبانی نظری

لوسین پای^۱، توسعه سیاسی^۲ را افزایش ظرفیت نظام در پاسخ‌گویی به نیازها و خواسته‌های مردم، تنوع ساختاری، تخصصی شدن ساختارها و همچنین افزایش مشارکت سیاسی می‌داند (قوام، ۱۳۷۱: ۹). پای، بر این نظر است که برای تحقق توسعه مطلوب، یک نظام سیاسی باید ضرورتاً از یک سلسله بحران‌های موجود در مسیر توسعه به صورتی موفقیت‌آمیز عبور کند. این بحران‌ها عبارتند از: ۱. بحران هویت^۳؛ ۲. بحران مشروعیت^۴؛ ۳. بحران مشارکت^۵؛ ۴. بحران نفوذ^۶؛ ۵. بحران توزیع^۷. وی، تقدم و تأخیری را برای مقابله با بحران در نظر نمی‌گیرد؛ زیرا شرایط اجتماعی و سیاسی جوامع گوناگون از لحاظ قرار گرفتن در مسیر هر یک از این بحران‌ها متفاوت است. از نظر لوسین پای، «بحران نفوذ» به صورت فشارهای وارده بر گروه نخبگان برای سازواری نهادی و ایجاد ابداعات و نوآوری‌ها تجلی می‌یابد. از نظر لوسین پای، «بحران نفوذ» به صورت فشارهای وارده بر گروه نخبگان برای سازواری نهادی و ایجاد ابداعات و نوآوری‌ها تجلی می‌یابد. هنگامی که جامعه در مرحله گذار به رشد و توسعه قرار می‌گیرد، به علت اختلافات عمومی اجتماعی، طبقاتی، تفاوت‌های نژادی، قومی، زبانی، مذهبی و

-
1. Lucian W. Pye.
 2. Political Development.
 3. Identity Crisis.
 4. Legitimacy Crisis.
 5. Participation Crisis.
 6. Influence Crisis.
 7. Distribution Crisis.

فرهنگی و عدم تجانس در ظرفیت بهره‌گیری از مواهب توسعه، زمینه ایجاد تنش، تفرقه و واگرایی فراهم می‌شود. این مسئله نفوذ فراگیر دولت توسعه‌گرا بر تمامی مناطق قلمرو حکومتی خود را با اختلال و اشکال مواجه می‌سازد. در شرایطی که بحران نفوذ و فراگیری شاخص رابطه حاکمان و محکومان باشد، غالباً گروه‌های محروم جامعه دست به اغتشاش و تظاهرات خشونت‌آمیز می‌زنند. خشونت‌های شهری ممکن است در شکل سازمان یافته، مثل اعتصابات کارگری، تظاهرات ضد دولتی، ترور و خرابکاری بروز کنند. از لحاظ تحلیلی آنچه بحران نفوذ را از دیگر بحران‌ها متمایز می‌سازد آن است که این بحران می‌تواند با فشارهای وارده بر نخبگان برای ایجاد تعدیل‌های نهادی یا نوآوری‌های طیفی خاص توأم باشد.

زمینه‌های بروز بحران نفوذ را می‌توان ناشی از عوامل زیر دانست:

۱. بیگانگی سیاسی

بیگانگی سیاسی و اجتماعی یکی از مفاهیمی است که از سوی برخی از جامعه‌شناسان و روان‌شناسان اجتماعی، برای توضیح انفعال و بی‌علاقگی اجتماعی و سیاسی و با صور آسیب‌شناسی مشارکت اجتماعی - سیاسی، مورد استفاده قرار گرفته است. اگر بیگانگی را در تعریفی وسیع و عام به معنای احساس انفعال فرد از واقعیت‌های پیرامونی و عدم پیوند ذهنی - شناختی و عینی - کنشی او از برخی صور واقعیت‌های اجتماعی - فرهنگی به‌شمار آوریم، آن‌گاه موضوعات بیگانگی، متعدد و متنوع خواهد بود. بیگانگی اجتماعی و سیاسی، یکی از صور و انواع بیگانگی است که نشانگر عدم پیوند ذهنی و کنش فرد، با برخی از نهادها و ساختارهای اجتماعی است. به نظر ملوین سیمن روان‌شناس آمریکایی، ساختار بروکراسی جامعه مدرن، شرایطی را ایجاد کرده است که در آن از یک‌سو انسان‌ها نمی‌توانند عواقب و نتایج اعمال و رفتارهای خود را کنترل کنند، و از سوی دیگر نحوه کنترل و مدیریت جامعه و سیستم پاداش اجتماعی نیز به گونه‌ای است که فرد بین رفتار خود و پاداش ماخوذ از سوی جامعه نمی‌تواند ارتباطی برقرار کند و در چنین وضعیتی احساس انفعال و بیگانگی، بر فرد مستولی می‌شود و او را به کنشی منفعلانه و ناسازگاری در قبال جامعه سوق می‌دهد (محسنی تبریزی، ۱۳۷۵: ۱۰۲). ماری لوین،^۱ بیگانگی^۲ در حوزه‌های سیاسی - اجتماعی را به‌عنوان منشا بحران نفوذ، مورد بررسی قرار داده و معتقد است در بیگانگی سیاسی - اجتماعی فرد دچار حالتی می‌شود که احساس می‌کند دیگر بر فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی تأثیرگذار نیست و به این باور می‌رسد که رای

1. Mary Levine.

2. Alienation.

او در امور سیاسی و اجتماعی موجب تغییر نمی‌شود. این نوع بیگانگی می‌تواند به اشکال گوناگون یعنی احساس بی‌قدرتی، بی‌معنی‌بودن، بی‌هنجاری و احساس بیزاری و تنفر بروز نماید. احساس بی‌قدرتی یعنی اینکه فرد فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی خود را در رسیدن به اهداف مورد نظر بی‌تأثیر تلقی نماید (حسنی، ۱۴۰: ۱۳۸۹).

۲. ناسازواری فرهنگی و ارزشی

در کشورهایی که دارای تنوعات قومی، نژادی، زبانی و مذهبی هستند معمولاً دولت‌ها، در گذار از فرآیند توسعه مواجه با حجم وسیعی از مطالبات و تقاضاها از طرف گروه‌های فروملی می‌شوند که به دلیل ضعف ساختار سیاسی و اداری این گونه دولت‌ها غالباً قادر به تامین و برآوردن تقاضاهای وارد شده به سیستم سیاسی نیستند همین مسئله منجر به عدم تبعیت گروه‌های فروملی از دولت مرکزی و گسست تعلقات ملی گردیده و دولت را با بحران نفوذ مواجه می‌سازد. در چنین شرایطی کشش و برد دستگاه سیاسی - اداری به‌عنوان بازوی دولت در جهت اعمال نفوذ بر تمامی مناطق تحت حکومت آن، محدود و در اثر عوامل مختلف ناکارآمد می‌باشد، درعین حال درخواست‌های نظام و دستورات ناهمگون، کار بر مبنای اصول عقلانی را برای نظام اداری دشوار می‌سازد. به علاوه پرسنل نظام اداری فاقد آموزش، تجربه و تخصص متناسب با برنامه توسعه باعث اتخاذ تصمیمات نامعقول و اجرای نادرست طرح‌ها و برنامه‌ها می‌گردند که خود این مسئله به نفوذ دستگاه حکومتی در بخش‌های مختلف کشور خدشه وارد می‌سازد (دیوب، ۱۳۷۷: ۵۱ - ۵۰). عدم هم‌خوانی ارزش‌ها و فرهنگ حکومت با جامعه از جمله عواملی است که منجر به وجود آمدن بحران نفوذ می‌گردد.

۳. فقر نهادی

از دیگر عوامل ظهور بحران نفوذ و فراگیری در جوامع در حال گذار، خلاء و فقر نهادی^۱ است که تقریباً در همه حوزه‌های کارکردی مؤثر در نوسازی، به صورت چشم‌گیری وجود دارد. در این‌گونه جوامع، نهادهای مورد نیاز یا وجود ندارند و یا چندان قادر به ایفای نقش و انجام کارکردشان نیستند. در عین حال، برنامه‌ریزی و ارتباطات، که به‌عنوان حوزه‌ای کلیدی تلقی می‌گردند، دچار نارسایی‌های جدی می‌باشند. تکنیک‌های تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی معمولاً تقلیدی و نامناسب هستند و از طرف دیگر، توسعه ارتباطات، خواسته‌ها و توقعات زیادی را به بار می‌آورد که زیرساخت‌های مناسب به منظور پاسخ‌گویی به آنها وجود ندارند (دیوب، ۱۳۷۷: ۵۱ - ۵۰).

1. Institution.

زمینه‌های شکل‌گیری بحران نفوذ در رژیم پهلوی دوم

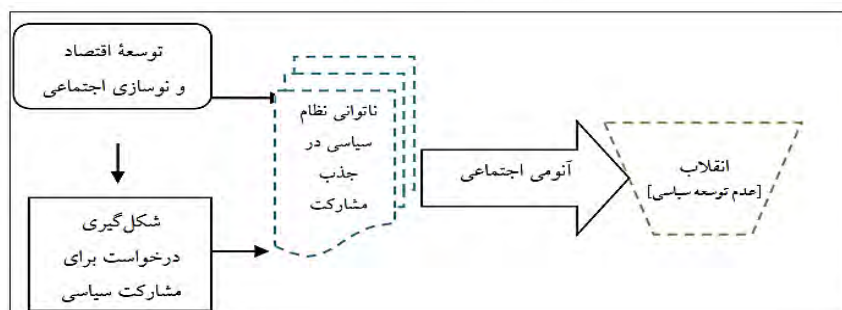
۱. بیگانگی سیاسی

یک. توسعه نامتوازن

حکومت پهلوی دوم به صورت متعمدانه و طراحی شده توسعه اقتصادی را در اولویت خود قرار نداده بود و بخش عمده‌ای از اقداماتش منجر به رشدی نیم‌بند، آن هم صرفاً در حوزه اقتصادی شده بود. حکومت از نظر سیاسی امکان فعالیت توسعه‌محور را مسدود کرده بود و جامعه مدنی را در نطفه خفه کرده بود و اجازه نمی‌داد آنها تنفس داشته باشند. احزاب و طبقات اجتماعی در پهلوی دوم شکل نگرفتند و متعاقب آن مفاهیمی مانند توسعه قومی و یا توسعه طبقاتی شکل نگرفت. از سوی دیگر شاه‌محوری و دولت‌محوری سبب شده بود تا فساد اقتصادی که آفت و موربانه اصلی توسعه اقتصادی است درون بدنه اقتصاد کشور رخنه کند و خاصه‌خرجی و رشوه تبدیل به دال‌های محوری، در گفتمان اقتصادی کشور شود. شاه و دربار و نخبگان سیاسی گفتمانی که ایجاد کردند و اندیشه‌هایی که طرح نمودند و اقداماتی که انجام دادند با عناصر و خصوصیات و شرایط توسعه همخوانی و هماهنگی نداشت. از سوی دیگر اقتصاد تک‌محصولی نیز سبب شده بود تمام هم و غم سیاست‌گذاران اقتصادی ایران معطوف به درآمدهای نفتی شود که آفات خاص خود را داشت و نگاه رشد‌محور را مضاعف می‌کرد و اجازه توسعه در حوزه‌های فرهنگی را نمی‌داد. بنابراین شاهد هستیم که توسعه اقتصادی به مفهوم معیشت، اعتماد به نفس و آزادی انتخاب و حل مشکلات فقر، بیکاری و نابرابری در جامعه ایران در دوره پهلوی دوم محقق نشد. در مجموع باید عنوان کرد که رشد تک‌محور اقتصادی پهلوی دوم آفات متعددی در پی داشت که مهم‌ترین آنها غفلت از نگاه کل‌نگر و پیکربندی توسعه‌محور بود (شیخانی، ۱۳۹۷).

بدین ترتیب نظریه توسعه یک پیش‌فرض اساسی دارد و آن توسعه‌یافتگی اقتصادی و پیش‌فرض دوم عدم توسعه سیاسی در کنار توسعه اقتصادی است. در مجموع، علل شکل‌گیری انقلاب [و عدم دستیابی به توسعه سیاسی] در توسعه نامتوازن را می‌توان در قالب نمودار ذیل نمایش داد (هراتی، ۱۳۹۴: ۵).

نمودار شماره ۱: علل شکل‌گیری انقلاب و عدم دستیابی به توسعه سیاسی (هراتی، ۱۳۹۴: ۵)



دو. گسترش فساد مالی و نادیده گرفتن مردم در تصمیم‌گیری‌ها

با وجود درآمدهای نفتی فراوان در رژیم پهلوی، بی‌عدالتی اجتماعی در ایران موج می‌زد و در این میان، فساد گسترده مالی، اقتصادی و سیاسی خاندان پهلوی و دربار بر خرابی وضعیت معیشتی، رفاهی و اقتصادی مردم تأثیر منفی گذاشت.

محسن میلانی معتقد است: «اصلاحات ارضی، سرآغاز تشکیل ائتلاف سه‌گانه‌ای متشکل از دولت ایران، طبقه متوسط دست‌اندرکار بخش صنعت و سرمایه‌گذاران خارجی و به‌ویژه آمریکایی گردید که او از این ائتلاف با عنوان «مثلث شانس» یاد می‌کند. در رأس این مثلث، دربار و در طرفین آن، صاحبان داخلی و خارجی صنایع قرار داشتند. بدون دسترسی به یکی از اضلاع مثلث مذکور و یا داشتن رابطه مالی با یکی از اعضای آن، هیچ‌کس را یارای در دست گرفتن یک پروژه صنعتی بزرگ در ایران نبود. بدین ترتیب شاه و خانواده او کنترل یکی از بزرگترین امپراتوری‌های مالی را در اختیار گرفتند که دامنه نفوذ و تأثیر آن حتی در خارج از ایران نیز آشکار بود» (میلانی، ۱۳۸۳: ۱۲۷ - ۱۲۵). پس از شاه، خاندان پهلوی در رتبه بعدی هرم فساد اقتصادی بودند که عمدتاً از طریق بنیاد پهلوی، ثروت بی‌شماری نصیب خود ساختند. بنیاد پهلوی که به‌ظاهر یک بنیاد خیریه بود، در سال ۱۳۳۷ جایگزین «اداره مستغلات و املاک پهلوی» گردید و جعفر شریف‌امامی ریاست آن را به‌عهده گرفت. این بنیاد در عمل با تبدیل شدن به یک بنیاد خانوادگی و خصوصی، نقش تعیین‌کننده‌ای در مال‌اندوزی خانواده پهلوی داشت. بنیاد پهلوی با در اختیار داشتن بانک عمران، یک از پایه‌های اصلی تجارت و سرمایه‌گذاری صنعتی در ایران بود (فوران، ۱۳۸۲: ۴۵۱). رشد اقتصادی ایران به یمن درآمدهای نفتی فراوان، به محمدرضا شاه امکان داد تا با مدرن کردن ماشین جنگی ایران به توسعه نظامی دست بزند. البته این توسعه نظامی که توسط آمریکا پشتیبانی می‌شد، با هدف تجهیز ایران در منطقه به‌عنوان حافظ منافع آن کشور در منطقه انجام می‌گرفت و از طرفی هم به کارخانه اسلحه‌سازی آمریکایی رونق فراوان می‌داد. اما در داخل کشور، حجم بالای این تسلیحات نظامی موجب از دست رفتن پول نفت می‌شد چرا که آمریکا نفت ایران را در ازای اعطای تسلیحات، خریداری می‌کرد و از آن طرف هم‌چون نظامیان ایرانی مهارت کار با بسیاری از این ابزارآلات را نداشتند، ورود مستشاران آمریکایی روز به روز افزایش می‌یافت (ملک محمدی، ۱۳۸۱: ۱۸۹). وضعیت رفاه عمومی؛ از سوء‌تغذیه فراوان تا کمبود شدید پزشک با افزایش قیمت نفت و به تبع آن، افزایش سریع هزینه‌های عمومی، شکاف بین عرضه و تقاضا بیشتر شده که نتیجه آن فشارهای تورمی گسترده بر ملت بود. از سوی دیگر دولت پردرآمد با اعمال سیاست درهای باز، واردات را افزایش داد که خود موجب ضربه بیشتری بر تولیدات داخلی به‌ویژه کشاورزی شد. اما دشواری‌ها وقتی آغاز شد که در اواخر سال ۱۳۵۵

درآمد نفت تنزل کرد. بی‌توجهی به وضع معیشت روستاییان و غفلت از کشاورزی، سیل گسترده مهاجرت از روستا به شهر را به دنبال داشت و نبود امکانات و عدم بسترسازی لازم، بیکاری و فساد را افزایش داد و فقر و حاشیه‌نشینی و تبعیض شیوع پیدا کرد (دادگر، ۱۳۸۵: ۱۴۶). جدول زیر به خوبی نشان می‌دهد که در سال ۱۳۵۵، سهم هزینه‌های دفاعی دولت ۳۰ درصد کل هزینه‌هاست که به لحاظ تئوری‌های رشد و توسعه، کار معقول و سنجیده‌ای نبود و این در حالی است که وضعیت معیشتی و بهداشتی مردم نیز در جایگاه خوبی قرار نداشت (دادگر، ۱۳۸۵: ۱۴۷).

جدول شماره ۱: سهم هزینه‌هایی از کل هزینه‌های دولت (دادگر، ۱۳۸۵: ۱۴۷)

سهم هزینه‌های نظام و امنیت داخلی	سهم هزینه‌های عمران شهری	سهم هزینه‌های بهداشتی	سهم هزینه‌های دفاعی	شرح سال
۳/۵۰	۰/۷۹	۱/۱۰	۲۱/۹۰	۱۳۵۱
۳/۱۵	۰/۶۳	۱/۲۲	۲۵/۳۳	۱۳۵۲
۱/۸۸	۰/۶۱	۱/۱۳	۲۴/۶۵	۱۳۵۳
۲/۱۶	۰/۶۷	۱/۱۶	۲۶/۸۰	۱۳۵۴
۲/۶۳	۰/۷۲	۱/۰۹	۲۹/۶۱	۱۳۵۵

سه. وابستگی به غرب

از آنجایی که در نصب محمد رضا پهلوی به حکومت ایران توسط قوای متفقین و عدم دخالت مردم ایران در این انتصاب هیچ‌گونه شک و شبهه‌ای وجود ندارد، بنابراین در این بخش به نقش بیگانگان در دوام و استقرار این حکومت و لذا سلطه خارجی‌ها بر همه ارکان کشور و حفظ منافع اجنبی توسط دربار و رژیم پهلوی خواهیم پرداخت.

مهم‌ترین ویژگی حکومت پهلوی در بعد خارجی وابستگی آن به بیگانگان بود. رژیم شاه عمیقاً در جنبه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، نظامی و سایر موارد به امریکا و سایر کشورهای اردوگاه غرب پیوند خورده بود. این پیوند یک رابطه سالم دو جانبه نبود، بلکه وابستگی فراگیر و فزاینده به بیگانگان بود که پیوسته از سوی مخالفان مورد انتقاد قرار می‌گرفت. ذهن تاریخی ایرانیان مملو است از دخالت و حضور بیگانگان در ایران. جنگ‌های مصیبت‌بار با روس‌ها، قراردادهای گلستان و ترکمن‌چای و پاریس در دوره قاجار، ایجاد بریگاد قزاق و امتیازات مختلف به کشورهای روس و انگلستان و حضور بیگانگان در ۳ کودتای نظامی در ایران در سال‌های ۱۲۸۷ ش، ۱۲۹۹ ش و ۱۳۳۲ ش و کاپیتولاسیون از بدترین خاطرات ایرانیان از حضور بیگانه در کشور است. این حافظه تاریخی به‌طور طبیعی ایرانیان را به سوی این نتیجه‌گیری رهنمون شد که هر چیزی که در این کشور به وقوع می‌پیوندد بر اثر تصمیمات

قدرت‌های بزرگ است و از سوی دیگر شهروندان به این جمع‌بندی رسیدند که شخصیت‌های دولتی پیوندها و ارتباطات خود را با بیگانگان پنهان می‌دارند (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۴۷ - ۴۶).

مورخین معاصر، تاریخ ۳۷ ساله دوران حکومت محمدرضا پهلوی را به دو بخش دوازده و ۲۵ ساله تقسیم کرده‌اند. در بخش اول، در فاصله سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، شاه جوان هنوز تا حدودی خام و بی‌تجربه و نیز تحت‌تأثیر حوادثی است که به خلع و تبعید و مرگ پدر قدرتمندش منجر شده تا حدودی بر وفق نظام مشروطه، سلطنت می‌کند و نه حکومت. درحالی‌که در بخش دوم و در فاصله مردادماه ۱۳۳۲ تا بهمن ماه ۱۳۵۷ شاه به اعمال حکومت مطلقه و استبداد و خفقان سیاسی و شکنجه و سانسور کم‌سابقه دست می‌زند که چنانچه خواهیم دید به نوعی متکی بر حمایت کامل غرب و سلطه کامل قدرت‌های استعماری بر مقدرات کشور است. به همین دلیل نیز ماجرای منازعه سیاسی شاه با مصدق و پیروزی مصدق در صحنه داخلی و بین‌المللی و تهدید منافع انگلستان در قضیه ملی شدن نفت و فرار شاه از مملکت و بالاخره طراحی کودتای مشترک اینتلیجنت سرویس و سیا، علیه حکومت قانونی مصدق و در نتیجه سقوط، دستگیری، محاکمه و زندانی ساختن مصدق و برگرداندن شاه به قدرت در این برهه حساس از تاریخ معاصر ایران، از اهمیتی خاص برخوردار است (گواهی، ۱۳۹۸).

بنابراین توقع مردم از حکومت، مقابله با حضور غیرعادلانه بیگانگان در کشور بود. عدم توجه رژیم پهلوی به این خواست مردم و حتی شدت بخشیدن به وابستگی هرچه بیشتر به بیگانگان مخصوصاً ایالات متحده آمریکا شکاف عمیقی میان دولت و ملت ایجاد نمود.

۲. ناسازواری فرهنگی و ارزشی

یک. ترویج فرهنگ^۱ غیر بومی و بی‌توجهی به فرهنگ اصیل ایرانی

رژیم پهلوی در راستای نوسازی شتابان و درهم‌ریختگی سیاست‌های فرهنگی خود، سعی در غربی‌سازی جامعه ایران برای پیشبرد مقاصد خود داشت و در این مسیر، به فرهنگ و اعتقادات مردم هیچ‌توجهی نداشت و صرفاً تلاش داشت تا ایران را به شکل و شمایل غرب در بیاورد. در این راستا، تلاش‌های زیادی برای متحدالشکل کردن لباس آقایان، کشف حجاب، حضور زنان در مهمانی‌های دربار، توهین به مقدسات، ممنوع المنبر ساختن روحانیت و ... انجام داد که همه این رویدادها برخلاف سنت‌ها و فرهنگ بومی و دینی مردم ایران بودند. تحت فشار قرار دادن مردم برای دوری از فرهنگ و اصالت آنها یکی از مصادیق ناامنی شخصی، در رژیم پهلوی محسوب می‌شود که منجر به آزار و اذیت مردم متدین می‌شدند (جعفری، ۱۳۹۷). دولت پهلوی با بهره‌گیری از آراء دو شاه خود و برخی کارگزاران سیاسی و نخبگان

فکری و هنری، طی سال‌های ۱۳۵۷ - ۱۳۰۴، تعریف ویژه و محدودی از فرهنگ رسمی و پذیرفته شده ایران را به تدریج شکل داد. چنین فرهنگی می‌بایست از صدر جامعه که شاه در آن قرار داشت تا ذیل جامعه که مردمان عادی کوچه و بازار بودند را در بر بگیرد تا راه را برای تحقق توسعه و پیشرفت ایران هموار سازد. این تعریف از فرهنگ که می‌توان آن را ایدئولوژی فرهنگی طبقه حاکم در دوره پهلوی نامید، یک شیء به وجود نیامده بود و ریشه در دوران قاجار و به‌ویژه جنبش مشروطه داشت و می‌توان گفت ترکیبی از نخبگان درباری و نخبگان معاند حکومت قاجار از معدودی اهالی سیاست گرفته تا شعرا و اهل نظر و اندیشه، در ساختن آن دخالت داشته و آرزوی آن را پرورده بودند. به‌طور مختصر، باید گفت که ایدئولوژی فرهنگی در این دوران متشکل از دو عنصر باستانی و مدرن بود که به صورت گزینشی و دل‌خواه با یکدیگر ادغام شده بودند و برای دین اسلام، به‌عنوان یک عنصر فرهنگی دیرپا در ایران، جایگاه خاصی باقی نمانده بود. از بخش باستانی، پاره‌هایی مانند برخی آداب و رسوم، آموزه‌های دینی و اساطیری زردشتی و اهمیت زبان فارسی و زدودن عناصر فرهنگی بیگانه (ترکی و عربی و ...) اهمیت داشت و از بخش مدرن، تغییر ظاهر و پوشش، تفریحات و سرگرمی‌ها، اخذ علوم جدید و هنرهای غربی و در نهایت می‌توان گفت تغییر سبک زندگی روزمره مطمح نظر بود (حامدی‌نژاد و مسجدی‌زاده، ۱۳۹۶: ۱۳۳ - ۱۳۲). به‌رغم شاه و متولیان حکومت و مشاوران او، شاهنشاهی یکی از ارکان اصلی این مملکت و شاهنشاهی‌گرایی آرمان ایرانیان بود که اینک به دست آنان با جنبه‌های ظاهری تجدید غرب ترکیب می‌شد و حاصل آن فرهنگی بود که با مردم ایران چسبندگی نداشت. نخبگان فکری و هنری نیز، در جست و جوی مبانی هویتی خودی برآمدند و فرهنگ غیر بومی پهلوی را طرد کردند. حوزه‌های گوناگون موسیقی، نقاشی، مجسمه‌سازی، شعر، رمان و تئاتر، شخصیت‌هایی برجسته با دغدغه هویتی ویژه‌ای پروردند که در حوالی سال‌های ۱۳۴۰ تا انقلاب، به مطالعه و بازبانی سنت‌های هنری اصیل ایرانی و اسلامی مشغول بودند و برخی از مجموعه این تلاش‌ها با عنوان «بازگشت به خانه پدری»، یاد کرده‌اند. به‌عنوان مثال، نقاشانی که بعدها عنوان نقاشان «مکتب سقاخانه» به آنها اطلاق شد، به زندگی روزمره و عمدتاً مذهبی مردم مراجعه کردند و آثاری نوین که در آن ادعیه مذهبی، قفل‌های سقاخانه و دخیل و دیگر جلوه‌های بصری زندگی دینی قابل مشاهده بود پدید آوردند. فضای شعر و رمان سرشار از مضامین مبارزه‌جویانه استعاری، همچون؛ نور، سحر، امید و آزادی شد و رکود و ناامیدی حاصل شده در سال‌های دهه سی که ناشی از کودتا بود به حاشیه رفتند. در مجموع می‌توان گفت که؛ آثار فکری و هنری خلق شده در این دوران، شدیداً رنگ و بوی مذهبی، غرب‌ستیز، بومی و حتی روستایی دارد و کثرت مضامین مذهبی در آثار این نخبگان، حقیقتاً تأمل‌برانگیز است. اما حوزه فکری نخبگان، این بازاندیشی در مذهب را رنگ و بوی

تازه‌ای بخشیدند. برجسته‌ترین نمودهای این نگاه تازه به مؤلفه‌های فرهنگی محذوف و به حاشیه رانده و طردشده را می‌توان در آثار جلال آل‌احمد و علی شریعتی شناسایی کرد. آل احمد به‌عنوان توده‌ای سابق که از عملکرد روشنفکران مایوس شده بود، با نقد روشنفکران در کتاب در خدمت و خیانت روشنفکران و دریافت ناتوانی آنها از ایجاد ارتباط با توده مردم، مذهب را به‌عنوان عامل وحدت بخش در برابر «غرب‌زدگی» معرفی کرد. وی در مذهب اسلام، نیروی وحدت بخشی می‌دید که قادر به فعال کردن نیروهای نهفته و سرکوب شده اجتماعی در مبارزه با فرهنگی سلطه جویانه است (همان: ۱۴۰).

دو. تغییر تاریخ شمسی به شاهنشاهی

تصویب تغییر تاریخ هجری شمسی به تاریخ شاهنشاهی از جمله مصوبات مجلس شورای ملی و سنا بود، که پیشنهاد نخستین آن از سوی دربار با عنوان نوشتن فلسفه انقلاب شاه و ملت به رهبران حزب رستاخیز داده شد. این طرح با پیش‌نویس طرح گروه جمشید آموزگار که ریاست حزب رستاخیز را بر عهده داشت و از جمله مفاد آن تغییر تاریخ کشور بود، ادامه یافت. دو مجلس در دی ماه ۱۳۵۴، ضمن غیرملی و غیراسلامی دانستن تقویم هجری شمسی، به‌کارگیری تاریخ شاهنشاهی را خواستار شدند (بهنود، ۱۳۶۹: ۶۶۵). سرانجام با موافقت شاه، سال جلوس کوروش، به‌عنوان مبدأ تاریخ شاهنشاهی پذیرفته شد و مقرر گردید بدون تغییر روز و ماه با افزایش عدد ۱۱۸۰ به سال شمسی، تاریخ شاهنشاهی محاسبه گردد، بدین ترتیب آغاز سلطنت محمدرضا پهلوی در سال ۱۳۲۰ شمسی به‌عنوان دو هزار و پانصدمین سال سلطنت کوروش در نظر گرفته شد و تعداد سنوات سلطنت وی نیز بدان اضافه می‌گشت، یعنی سال ۱۳۵۴ شمسی، سال ۲۵۳۴ شاهنشاهی خوانده می‌شد (رستمی، ۱۳۸۴: ۱۸۴). جهت اجرای این طرح برنامه‌هایی تدارک دیده که توجیه مردم از طریق رسانه‌های گروهی به صورت متناوب، معرفی تقویم شاهنشاهی به‌عنوان شکل تکامل‌یافته نیت رضاشاه در لزوم داشتن یک تقویم علمی و ملی، اعزام جوانان دیپلمه جهت تدریس تاریخ شاهنشاهی به روستاییان و مردم نقاط دورافتاده از جمله این موارد بود (رستمی، ۱۳۸۴: ۱۸۲).

سه. سیاست‌های آموزش و پرورش در دوره پهلوی دوم

پهلوی دوم با وقوف به اهمیت نهاد آموزش و پرورش به‌عنوان یک ابزار مشروعیت‌ساز، اقدامات چندی برای بازیابی دوباره قدرت پهلوی به انجام رساند. آموزش آن‌قدر در سیاست‌های محمدرضا شاه مهم بود که او اعلام می‌کند؛ تغییرات در فرهنگ و سیستم آموزشی بیشتر از نوسازی کارخانه‌ها و آسفالت خیابان‌ها، به سبک غربی نیاز مبرم کشور است. اقدامات پهلوی دوم درجهت نوسازی ساختار آموزشی کشور با وقفه‌ای کوتاه به علت شرایط آشفته کشور با مطرح شدن انقلاب شاه و مردم که به انقلاب سفید

معروف بود، پیگیری گردید. شاه به صورت مدام تأکید می‌کرد که مراکز آموزشی کشور در تمام سطوح، باید ایدئولوژی شاهنشاهی را بر اساس بررسی‌های صاحب‌نظران با توجه کامل به تاریخ و فرهنگ و اندیشه ایرانی، از راه کتب درسی، توضیحات معلمان، کنفرانس‌ها و سخنرانی‌های علمی برای دانش‌آموزان و دانشجویان تشریح نمایند (پهلوی، ۱۳۸۹: ۲۵۹). محتوای کتاب‌های درسی این دوره نیز گویای توجه ویژه رژیم پهلوی به باستان‌گرایی و آیین باستانی مانند؛ نوروز و جشن مهرگان است که از مهم‌ترین جشن‌های ایرانیان بوده است (ایمن و دیگران، ۱۳۴۳: ۸). محمدرضا پهلوی نیز سعی می‌کرد در جشن‌های ملی و باستانی حضور پیدا نماید. برای نمونه او در ۱۶ مهر ۱۳۲۵ که مراسم جشن مهرگان برگزار شد حضور یافت و جوایزی را به برخی از شاگردان ممتاز اهدا نمود (منشادی و اسمعیل‌زادگان، ۱۳۹۸: ۱۸۷). از دیگر انگاره‌های ناسیونالیستی شاه تلاش برای تقویت شاه‌دوستی بود. تحلیل محتوای کتاب‌های درسی این دوره، نشان‌دهنده تبلیغ مستقیم نقش و جایگاه حکومت بوده است. کتاب‌های درسی به گونه‌ای سازماندهی شده بودند که در صفحات آغازین آن تصاویر شاه، همسر و فرزندان وی نقش بسته است. همچنین در این کتاب‌ها فداکاری‌ها و اقدامات محمدرضا شاه در جهت پیشرفت، سعادت وطن، ستایش و قدردانی از وی مشهود است (ایمن و دیگران، ۱۳۴۳: ۵). علاوه بر این در متون درسی این دوره، تصاویری از پادشاهان با رأفت ترسیم می‌شد تا انعکاس آن به زمان حال تعمیم داده شود. برای نمونه، در کتاب ادبیات فارسی سال چهارم دبستان، داستانی تحت عنوان بارید وجود داشت که در آن تلاش بارید برای نزدیکی به شاه و همچنین مهربانی و رأفت شاه نسبت به او نشان داده شده بود (منشادی و اسمعیل‌زادگان، ۱۳۹۸: ۱۸۸). در دوران پس از کودتای ۲۸ مرداد در کتاب درسی با عنوان تاریخ جهان برای سوم دبیرستان، بر هرچ‌ومرج پیش از کودتای ۱۲۹۹ تأکید می‌شود. این کتاب از این کودتا به عنوان فصل جدید در تاریخ سیاسی ایران نام می‌برد و ادعا می‌کند وقتی «اعلی‌حضرت فقید به سلطنت رسید به کلی نفوذ اجانب را از ایران برانداخت و همین امر در اجرای اصلاحات اساسی در کشور ما تأثیر بسزایی نمود». باز هم در قسمت دیگری با عنوان وقوع کودتا و انقراض قاجاریه، مشروطه طلبان در اعمال اصلاحات ناکام و رضاشاه، ناجی ایران معرفی می‌شود. به موازات این امر در بخش دیگری با عنوان اوضاع ایران در دوره رضاشاه و اصلاحات او به ستایش اقدامات حکومت پهلوی می‌پردازد که در راستای مشروعیت‌بخشی به حکومت پهلوی آن هم پس از کودتای ۲۸ مرداد، صورت می‌گیرد. در واقع این کتاب‌ها شکست اصلاحات به شیوه مشروطه را به رخ می‌کشیدند و برتری گفتمان امنیت و اصلاحات رضاشاهی و مشروعیت کودتاها (۱۲۹۹ و ۱۳۳۲) در حکومت پهلوی را تبیین می‌کردند (حسینی، ۱۳۹۸).

چهار. دین‌زدایی و مقابله با روحانیت

از دیگر ویژگی‌های ناسیونالیسم تجددخواهی، زدودن دین و مذهب از عرصه‌های زندگی به‌ویژه عرصه سیاسی و کوتاه کردن دست اصحاب مذهب و روحانیت از قلمرو سیاست و دیگر زمینه‌های اجتماعی بود. این آرمان نیز دقیقاً برآمده از تفکرات غربی و مدرنیستی بود. در حقیقت ناسیونالیست‌های تجددخواه غرب دستیابی به توسعه و ترقی را زمانی ممکن می‌دانستند که به حاکمیت کلیسا خاتمه بخشیده و دین از صحنه زندگی اجتماعی به کنار رود و این بود که ناسیونالیست‌های تجددخواه ایرانی نیز چنین نسخه‌ای را برای سیاستمداران تجویز کردند. نوعی درهم آمیختگی ایرانی‌گرایی و دین‌گرایی تا دوره مشروطیت و سلطنت پهلوی به چشم می‌خورد. ولی از زمان شروع دوره پهلوی، ایران‌گرایی و تکیه بر وابستگی‌های ملی و قومی از عوامل اصلی هویت‌بخشی محسوب می‌شود. ناسیونالیسم این دوره سعی داشت نه تنها با دنیوی کردن بینش تاریخی ایرانیان افتراق میان ایرانی‌گرایی و اسلامی‌گرایی ایجاد نماید، بلکه از دین یک چهره‌ای کاملاً غیر سیاسی نشان دهد (دارا، ۱۳۸۳: ۱۷۱).

پنج. باستان‌گرایی (برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله)

در سال ۱۳۵۰ که ۲۵۰۰ سال از فتح بابل به دست کوروش، بنیان‌گذار سلسله هخامنشیان در سال ۵۳۹ پیش از میلاد، ۳۰ سال از سلطنت محمدرضا و ده سال از اعلام انقلاب سفید شاه می‌گذشت، شاه جشنی در تخت جمشید برگزار کرد که در آن نه پادشاه، سه شاهزاده حاکم، دو ولیعهد، سیزده رئیس‌جمهور، ده شیخ و دو سلطان، همراه با تعداد زیادی از معاونان و دیگر دوستان دربار از نقاط مختلف جهان گرد آمدند و در تخت جمشید اسکان یافتند (بختیاری، ۱۳۸۴: ۱۳۹). مهم‌ترین مهمانان این جشن «پادشاه و ملکه دانمارک، پادشاه اردن و بلژیک، پادشاه سابق یونان، همسر و دختر ملکه انگلستان، شوهر ملکه هلند و همسر نیکسون رئیس‌جمهور آمریکا» بودند (شوکران، ۱۳۶۹: ۳۹). برای پذیرایی از سران کشورهایی که برای حضور در این جشن‌ها به ایران آمدند، برنامه‌های سنگین و ویژه‌ای تدارک دیده شده بود، می‌توان گفت برای تدارک این جشن‌ها نیمی از بودجه عمرانی سال ۱۳۵۰ هدر رفت (بهنود، ۱۳۶۹: ۵۶۵).

۳. فقر نهادی

یک. شکل‌گیری احزاب^۱ دولتی

تاریخ فعالیت احزاب سیاسی در دوران پهلوی دوم را می‌توان به دوره‌های مختلفی تقسیم کرد: مقطع شهریور ۲۰ تا ۳۲ که فعالیت احزاب نسبتاً آزاد بود، بین سال‌های ۳۲ تا ۳۶ که شاهد سرکوب احزاب و

1. Political Party.

شکل‌گیری نظام دو حزبی فرمایشی بودیم، بین سالیان ۳۹ تا ۴۲ که شاهد فعالیت کنترل شده گروه‌هایی مانند جبهه ملی هستیم و در میانه سال‌های ۴۲ تا ۵۴ که شاهد فعالیت نظام دو حزبی دولت ساخته‌ایم و در نهایت از ۵۴ تا پیروزی انقلاب که نظام حزبی در ایران به صورتی تک حزبی در می‌آید. مروری بر این مقاطع نشان می‌دهد در فاصله کودتای ۲۸ مرداد تا پیروزی انقلاب شاهد تلاش شاه برای تشکیل نظام دو حزبی دولت ساخته هستیم. روندی که در آن یکی از احزاب باید نقش حزب حاکم و دیگری حزب منتقد را بازی می‌کرد. هرچند افرادی که در این دو حزب فعالیت داشتند (حزب حاکم اول ملیون و بعد ایران نوین و حزب منتقد حزب مردم) از افراد معتمد شاه بودند اما با این حال او همواره سعی می‌کرد تا فعالیت آنها بیشتر از حدودی که تشخیص می‌داد فراتر نرود (موسوی‌زاده جزایری، ۱۳۹۵). پس از آنکه شاه توانست از سال ۳۲ نهادهای مشارکت قانونی و نیروها و سازمان‌های اجتماعی غیررسمی را سرکوب کند، نظام سیاسی می‌بایست در نبود این نهادها، راه‌حلی برای دو کارکرد سیستم سیاسی پیدا می‌کرد. اولین کارکرد ایجاد چارچوبی قانونی برای مشارکت سیاسی افرادی بود که فعالیت در حوزه‌های تعیین شده محمدرضا پهلوی را پذیرفته و قرار بود جذب سیستم شوند. دومین کارکرد نیز پاسخ‌گویی کنترل شده به مطالبات اجتماعی اقشار مردم و از طرفی ایفای نقش اپوزیسیون در نبود مخالفان واقعی سیاسی بود (ازغندی، ۱۳۸۳: ۲۷۱). شاه برای حل این مسئله به نظام دو حزبی روی آورد؛ تا یکی از این احزاب بتواند نقش حزب حاکم به‌عنوان عامل جذب نیروهای مورد اطمینان سیستم را بازی کرده و امکان ارتقای اجتماعی و سیاسی و حتی اقتصادی افراد مورد اعتماد شاه را فراهم کند. با این حال بین دو حزب حاکم (۳۹ - ۳۶ و ایران نوین ۵۴ - ۴۲) تفاوت اساسی وجود داشت (مدنی، ۱۳۶۹: ۱۳۲). در واقع درحالی‌که در سال‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد حزب اکثریت (ملیون)، درصدد جذب افرادی با سابقه سیاسی بیشتر مانند منوچهر اقبال بود، اما بعد از سال ۴۲ و ایجاد حزب ایران نوین، این حزب درصدد جذب تکنوکرات‌ها و جوانانی با دانش‌آموختگی غرب بود. با این حال در هر دو مقطع حزب اکثریت درصدد ایجاد نظام حامی و پیرو برای نظام حکومتی بود. در این نظام پیشرفت و امکان رشد افراد نه براساس کاردانی و صلاحیت بلکه براساس وفاداری بیشتر به شاه صورت می‌گرفت. از این‌رو حزب اکثریت به مکانی برای پالایش افراد مورد اعتماد شاه مبدل شده بود (تربتی سنجابی، ۱۳۷۵: ۲۹۵). ورود کنترل شده حزب مردم به حوزه کارگری به دستور شاه موجب شد تا جاذبه احزاب و گروه‌های دیگر در بین این اقشار کم شده و تمایل برای فعالیت در قالب این حزب افزایش یابد. شاه به‌وسیله این حزب سعی کرد تا نظامی، از حامی و پیرو در بین اقشار کارگری به وجود بیاورد تا بتواند پایه‌های قدرت خود را محکم کند. با این حال باید در نظر داشت که موفقیت این سیاست مدیون سیاست‌های سرکوب و افزایش هزینه

فعالیت سیاسی برای سایر گروه‌های سیاسی بود. در واقع در این زمان افزایش هزینه فعالیت سیاسی موجب شد تا افراد یا از فعالیت سیاسی کناره‌گیری کنند یا با جذب در دورن ساختارهای تعریف شده به فعالیت سیاسی بپردازند (لالوی، ۱۳۸۱: ۲۹۵).

دو. عدم توجه حکومت پهلوی به جامعه روستایی و عشایری

نتایج اجتماعی اصلاحات ارضی، شامل تغییر شیوه زندگی و افزایش روحیه مصرف‌گرایی در روستاها می‌شود. این مسئله معلول افزایش تولیدات کشاورزی نبود؛ بلکه عموماً ناشی از دریافت وام‌هایی بود که به جای مصرف در بخش کشاورزی و کمک به افزایش محصولات، به مصرف کارهای غیرزراعی می‌رسید؛ این اعتبارات از طریق فروش نفت تأمین می‌گردید. با اجرای قانون اصلاحات ارضی، زمین‌های کشاورزی به قطعات کوچکتری تبدیل شدند و محصولات کشاورزی از نظر کمی و کیفی کاهش یافتند؛ به طوری که حتی در پاره‌ای موارد، اصلاً کشاورزی به صرفه و صلاح کشاورز نبود. از سوی دیگر بر اثر درآمدهای فراوان نفت، کشور دارای ثروت هنگفتی شده بود و زمامداران ایران در صدد بودند تا برای صنعتی کردن کشور به ایجاد صنایع و کارخانه‌ها دست بزنند. در نتیجه در اطراف شهرهای بزرگ مثل تهران، اصفهان و سایر نقاط، کارخانه‌ها و مراکز صنعتی بزرگی تأسیس شد و زمینه‌های لازم برای مهاجرت روستاییان به شهرها فراهم گردید. روستاییان به شهرهای بسیار دورتری از روستای محل زندگی‌شان مهاجرت کردند تا بتوانند شرایط بهتری برای زندگی به دست آورند. پس از اجرای اصلاحات ارضی، وضعیت جامعه ایران به گونه‌ای دیگر شد. شهرها گسترش یافتند و روستاهای زیادی از سکنه خالی و نابود شدند. کشور از نظر خدمات اجتماعی و بهداشتی دچار تحول شد و جمعیت به طرز چشم‌گیری افزایش پیدا کرد. میزان مرگ و میر کاهش یافت و امید به زندگی که از شاخص‌های میزان سلامتی است، افزایش یافت. به دنبال افزایش نرخ زاد و ولد و افزایش جمعیت، میزان زمین کشاورزی محدود شد و در نتیجه مکانیزه شدن کشاورزی و افزایش بی‌کاری در روستاها و شهرهای کوچک، مهاجرت به شهرهای بزرگ افزایش یافت (تجدد، ۱۳۸۷: ۵۳ - ۵۲).

سه. فاصله طبقاتی و فقر شدید آحاد مردم

در دولت اقتدارگرا، مناصب عالی حکومتی، معمولاً توسط افرادی اشغال می‌شود که یک دوره عملکرد موفقیت‌آمیز را در سازمان‌های دیوان‌سالار نظیر نیروهای مسلح، ادارات ملی و شرکت‌های بزرگ خصوصی پشت سر گذاشته‌اند. این دیوان‌سالاران که به خصوص نظامیان را شامل می‌شوند پس از دستیابی به قدرت، با ایجاد تمرکز در اقتدار و قدرت سیاسی خود، پایه قدرت خود را تثبیت نموده و توانستند پست‌های عالی حکومتی را در اختیار خود گرفته و هدف آنها چیزی جز توسعه اقتصادی کشور نیست. آنها توسعه اقتصادی

را مقدم بر سایر ابعاد توسعه از قبیل سیاسی و فرهنگی قرار می‌دهند. در این راه، ائتلاف اقتدارگرایی دیوان‌سالار حاکم سعی دارد ضمن کاربرد زور و سرکوب و اشاعه بسیج‌زدائی توده‌ای در نظام، به بازسازی و تحول نظام گذشته دست زند. دولت‌های اقتدارگرایی - پروکراتیک هم از طریق سرکوب و هم از طریق اعمال کنترل‌های عمودی (یا جمعی) خود، بر سازمان‌هایی مانند: اتحادیه‌های کارگری، مجاری دسترسی عامه مردم به خصوص اتحادیه‌ها و احزاب کارگری مخالف سیاست را می‌بندند. تکیه به دیوان‌سالاری و ارتش موجب می‌شود که حکومت‌های اقتدارگرا نسبت به استقرار نظام‌های نمایندگی از طریق حزب، تمایل نشان ندهند. توجیه و بهانه این رژیم‌ها در عدم استفاده از سازوکار حزب این است که تفرقه‌افکنی حزب برای وحدت جامعه خطرآفرین است، با این توجیه و بهانه، دیوان‌سالاران و ارتش به شدت حوزه اختیارات خود را در اداره جامعه گسترش می‌دهند. آنها تحت عناوین مختلف از مهره‌ها و عوامل مورد اعتماد خود - طبقات متخصص متوسط مورد قبول ائتلاف حاکم - و نه احزاب مخالف سرمایه‌داری و دولت توسعه‌گرا و توده‌های مصرف‌کننده و عوام بهره می‌گیرند (نیکفر و علی یاری، ۱۹۷: ۱۳۹۶).

نتیجه

نفوذ به معنای حضور مؤثر یک حکومت مرکزی، ارزش‌ها و سیاست‌های آن در تمامیت قلمرو سرزمینی خاص است که ادعای کنترل بر آن را دارد. به عبارت دیگر در کلی‌ترین حالت نفوذ به معنای همسانی بخش‌های مختلف یک کشور با ارزش‌ها و سیاست‌های عمومی اعلام شده به وسیله حکومت مرکزی است. براین اساس می‌توان گفت بحران نفوذ زمانی به وقوع می‌پیوندد که ساختارهای حکومتی موجود، قادر نباشند تمامی جمعیت را در بگیرند و با زندگی روزمره مردم منطبق و سازگار شوند.

بحران نفوذ، به تغییرات بنیادین در عملکرد حکومت و برخی از انواع پیامدهای نظام سیاسی ارتباط دارد. اگرچه این تغییرات با ابعاد روان‌شناختی و عمدتاً به‌طور مستقیم با بحران‌هایی که بیشتر ریشه روان‌شناختی دارند (مانند هویت و مشروعیت) سروکار دارند، ولی توجه ما را به برنامه‌ریزی‌های نهادی ویژه و اصلاحات آنها در طول زمان معطوف می‌دارد. در کلی‌ترین حالت، تمامی بحران‌ها توانایی نخبگان حاکم را مورد چالش قرار می‌دهند، و در حقیقت چنین چالش‌هایی در هریک از نواحی بحرانی مورد بحث، برای تعدیل نهادهای قدیمی و یا خلق نهادهای جدید فشار لازم را بر نخبگان وارد می‌کنند. سیاست‌هایی که رژیم پهلوی برای گسترش نفوذ در میان جامعه ایرانی به کار گرفت، مانند: اصلاحات ارضی، انقلاب سفید، طرح انجمن‌های ایالتی و ولایتی، ترویج فرهنگ غیر بومی، تغییر تاریخ شمسی به شاهنشاهی و مواردی از این قبیل بدون در نظر گرفتن شرایط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران برنامه‌ریزی شده بود. با توجه به اینکه این اصلاحات بدون در نظر گرفتن شرایط خاص سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و

فرهنگی ایران برنامه‌ریزی شده بود، بنابراین اصلاحات رژیم نه تنها نتوانست که نفوذ و فراگیری خود را در بین مردم و جامعه ایران گسترش دهد، بلکه باعث ایجاد شکاف‌های اجتماعی و سیاسی (مذهبی، قومی، طبقاتی، هویتی و ...) میان حکومت و جامعه گردید و همین عامل باعث شد که نارضایتی‌های عمومی روز به روز تشدید شود و بحران نفوذ، مردم و رژیم را در مقابل یکدیگر قرار دهد و زمینه‌های سقوط رژیم پهلوی را فراهم کند و با پیوند با سایر عوامل تضعیف کننده حکومت پهلوی، به پیروزی انقلاب اسلامی منجر گردد.

منابع و مأخذ

۱. آبراهامیان، پرواند، احمد اشرف و محمدعلی همایون کاتوزیان، ۱۳۸۳، *جستارهایی درباره تئوری نوظهور در ایران*، ترجمه محمد ابراهیم فتاحی، تهران، نشر نی.
۲. ازغندی، علیرضا، ۱۳۸۳، *تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی در ایران (۱۳۷۵ - ۱۳۲۰)*، تهران، سمت.
۳. امام خمینی ره، روح‌الله، ۱۳۶۱، *صحیفه نور*، ج ۱، تهران، وزارت ارشاد اسلامی.
۴. ایمن، لایلا و زهرا خانلری، ۱۳۴۳، *کتاب فارسی چهارم دبستان*، تهران، سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی.
۵. بایندر، لئوناردو، ۱۳۷۷، «بحران‌های توسعه سیاسی»، *مطالعات راهبردی*، ترجمه غلامرضا خواجه‌سروی، ش ۱.
۶. بختیاری، شهلا، ۱۳۸۴، *مفاسد خاندان پهلوی*، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۷. بدیع، برتران، ۱۳۷۶، *توسعه سیاسی*، ترجمه احمد نقیب‌زاده، تهران، نشر قومس.
۸. بهشتی سرشت، محسن، ۱۳۹۱، *زمانه و زندگی امام خمینی ره*، تهران، پژوهشکده امام خمینی ره و انقلاب اسلامی.
۹. بهنود، مسعود، ۱۳۶۹، *از سید ضیاء تا بختیار (دولت‌های ایران از سوم اسفند ۱۲۹۹ تا ۲ بهمن ۱۳۵۷)*، تهران، نشر علم.
۱۰. پای، لوسین و دیگران، ۱۳۸۰، *بحران‌ها و نوالی‌ها در توسعه سیاسی*، ترجمه غلامرضا خواجه‌سروی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۱. پهلوی، محمدرضا، ۱۳۸۹، *به سوی تمدن بزرگ*، تهران، البرز.
۱۲. تجدد، حسین، ۱۳۸۷، «پیامدهای مثبت و منفی اجرای قانون اصلاحات ارضی در ایران»، *ماهنامه حافظ*، ش ۵۴، ص ۵۶ - ۵۰.

۱۳. تربتی سنجابی، محمود، ۱۳۷۵، *قربانیان باور و احزاب سیاسی ایران*، تهران، آسیا.
۱۴. جعفری، علی اکبر، ۱۳۹۷، *وضعیت و جایگاه حقوق شهروندی در رژیم پهلوی*، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، دسترسی در: <http://www.iradc.ir/fa/news/2375/>
۱۵. حامدی نژاد، آرمین و نیلوفر مسجدی زاده، ۱۳۹۶، «بررسی استراتژی های مبارزه و مقاومت فرهنگی گروه های اجتماعی فرودست در برابر سیاست های فرهنگی اقتدارگرایانه حکومت پهلوی: با تأکید بر مفهوم هراس اخلاقی، مطالعات جامعه شناختی»، *نامه علوم اجتماعی سابق*، دوره ۲۴، ش ۱، ص ۱۴۷-۱۲۵.
۱۶. حسنی، قاسم، ۱۳۸۹، «بررسی رابطه بیگانگی سیاسی و اجتماعی با مشارکت سیاسی و اجتماعی دانشجویان دانشگاه های دولتی شهر تهران در سال های ۸۷-۸۶»، *فصلنامه علوم اجتماعی*، سال ۱۷، ش ۵۰، ص ۱۷۰-۱۲۹.
۱۷. حسینی، سید مرتضی، ۱۳۹۸، «تصویر حکومت پهلوی در کتاب های درسی؛ متن خوانی و سفیدخوانی کتاب های درسی دوره پهلوی»، *مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران*، دوم دسترسی در http://www.iichs.ir/News_8362؛ ۱۳۹۸/۹/۵
۱۸. دادگر، حسن، ۱۳۸۵، *اقتصاد ایران قبل و بعد از انقلاب اسلامی*، تهران، انتشارات کانون اندیشه جوان.
۱۹. دارا، جلیل، ۱۳۸۳، *نقش بحران هویت در شکل گیری انقلاب اسلامی ایران (دوران پهلوی دوم)*، پایان نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما جلال درخشه، تهران، دانشگاه امام صادق.
۲۰. دیوب، اس. سی، ۱۹۲۲، *نوسازی و توسعه در جستجوی قالب های فکری بدیل*، ترجمه احمد موثقی، ۱۳۷۷، تهران، قومس.
۲۱. رستمی، فرهاد، ۱۳۸۴، *خاندان پهلوی به روایت اسناد*، ج ۳، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر.
۲۲. سو، آلون، ۱۳۸۸، *تغییر اجتماعی و توسعه: مروری بر نظریات نوسازی، وابستگی و نظام جهانی*، ترجمه محمد حبیبی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۲۳. شوکراس، ویلیام، ۱۳۶۹، *آخرین سفر شاه*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، البرز.
۲۴. فروغی، عاطفه؛ حسین مسعودنیا و سیدجواد امام جمعه زاده، ۱۳۹۷، «بررسی پیامدهای اصلاحات ارضی در ایران بر زندگی کشاورزان در رمان های سیاسی و اجتماعی دهه های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ شمسی»، *دوفصلنامه تاریخ ایران*، سال ۱۱، ش ۲، ص ۱۴۳-۱۱۵.
۲۵. فوران، جان، ۱۳۸۰، *مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال های پس از انقلاب اسلامی*، ترجمه احمدالدین، تهران، مؤسسه فرهنگی رسا.

۲۶. کاظمی، سید علی اصغر، ۱۳۷۶، *بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی در ایران معاصر*، تهران، قومس.
۲۷. گواهی، عبدالرحیم، ۱۳۹۸، «وابستگی پهلوی به قدرت‌های خارجی»، *مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های معاصر*، دسترسی در ۱۳۹۸/۱۱/۲؛ <https://psri.ir/?id=f2sddjkhk>.
۲۸. لاپامومبارا، جوزف، ۱۳۸۰، *بحران ظرفیت حکومت*، در کتاب: *پای و دیگران، بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی*، ترجمه غلامرضا خواجه سروی، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۲۹. محسنی تبریزی، علیرضا، ۱۳۷۵، «بیگانگی؛ مانعی برای مشارکت و توسعه ملی: بررسی رابطه میان بیگانگی و مشارکت اجتماعی و سیاسی»، *نامه پژوهش*، پیش شماره ۱، ص ۱۰۹ - ۸۹.
۳۰. مدنی، جلال‌الدین، ۱۳۶۱، *تاریخ سیاسی معاصر ایران*، ج ۱ و ۲، قم، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳۱. مصلی‌نژاد، عباس، ۱۳۸۸، *فرهنگ سیاسی ایران*، تهران، فرهنگ صبا.
۳۲. ملک محمدی، حمیدرضا، ۱۳۸۱، *از توسعه لوزان تا سقوط شتابان*، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۳۳. منشادی، مرتضی و بهروز اسمعیل‌زادگان، ۱۳۹۸، «نهادهای ایدئولوژیک و استمرار حکومت پهلوی دوم ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷»، *فصلنامه دولت پژوهی*، سال ۵، ش ۲۰، ص ۲۱۹ - ۱۷۱.
۳۴. موسوی‌زاده جزایری، سید محسن، ۱۳۹۵، «کم‌دی دموکراسی در دوران پهلوی دوم»، *مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران*، دسترسی در ۱۳۹۵/۹/۱۴؛ http://www.iichs.ir/News_3996/.
۳۵. میلانی، محسن، ۱۳۸۳، *شکل‌گیری انقلاب اسلامی؛ از سلطنت پهلوی تا جمهوری اسلامی*، ترجمه مجتبی عطارزاده، تهران، گام نو.
۳۶. نیکفر، جاسب و حسن علی‌باری، ۱۳۹۶، «آسیب‌شناسی انحطاط دولت اقتدارگرای بوروکراتیک محمدرضا پهلوی»، *فصلنامه دولت پژوهی*، سال ۳، ش ۱۲، ص ۲۱۶ - ۱۸۳.
۳۷. هراتی، محمدجواد، ۱۳۹۴، «مطالعه تطبیقی آزمون‌پذیری نظریه انقلاب هانتینگتون با انقلاب در ایران و مصر»، *جاسه‌شناسی سیاسی جهان اسلام*، سال ۳، ش ۷، ص ۱۸ - ۱.
۳۸. ویسی قلعه‌گینه، فریبرز، ۱۳۹۷، «نحوه مبارزه با اقدامات ضد فرهنگی پهلوی دوم»، *پایگاه ۱۵ خرداد*، ۱۳۴۲، دسترسی در ۱۳۹۷/۴/۳۱؛ <http://www.15khordad42.ir/?page=post&id=5076>.
۳۹. یاوروی‌زئاق، مهدیه، ۱۳۹۱، *نقش رسانه در آگاهی بخشی سیاسی و اجتماعی*، قم، مرکز پژوهش‌های صدا و سیما.